

اَلَن بَدیو درباره‌ی وضعیت کنونی

ترجمه و مقدمه از شیدان وثیق



مقدمه‌ی مترجم

«فلسفه‌ی اَلَن بَدیو»¹، متن کوتاهی است از فیلسوف معاصر فرانسوی، اَلَن بَدیو، که در 2 دسامبر 2020 انتشار داده است. این نوشته‌ی جدید بَدیو، پیرامون اوضاع «جنبش‌ها» و «مبارزات» در جهانِ امروز، در ادامهِ اندیشه‌ورزیِ سیاسیِ سال‌های اخیر او قرار می‌گیرد. از جمله می‌توان به دو کار قبلیِ بَدیو اشاره کرد: یکی، در باره‌ی «جنبش جلیقه‌زدها» در فرانسه و دیگری، تحلیلی بر اوضاع ناشی از پاندمی. پیش از این ما به ترجمه‌ی اولی و شرح حالی از دومی پرداخته‌ایم.²

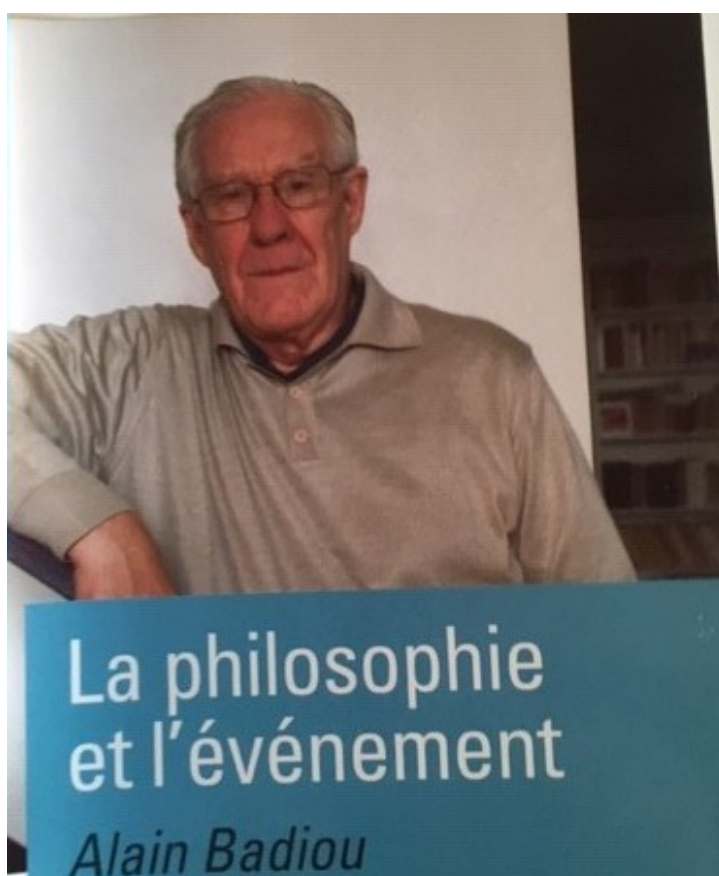
در این نوشتار کنونی نیز، بَدیو، از راه گفتاری سیاسی و استدلالی، چند ایده‌ی اصلی از بنیان‌های تفکر فلسفه‌اش را بازگو می‌کند. ابتدا به بررسی ویژگی‌های جنبش‌های کنونی، از «بهار عربی» (2010) تا امروز، از هُنْگ‌کُنْگ تا آمریکا با گذر از هند، ایران، مصر، اروپا و غیره می‌پردازد. این ویژگی‌ها را می‌توان از نگاه بَدیو در سه

«سیاست رهایی‌خواهی»³ می‌نامد هموار می‌شود.

بدون تردید، ما می‌توانیم با پاره‌ای از نگاه‌های سیاسیِ اَلَن بِدِیو در این نوشته توافق نداشته باشیم. اما چکیده‌ی اصلیِ نظرات او در این جا چون رد جنبش‌یسم و نفی‌گراییِ تُّهی از ایده‌ی ایجابی که امروزه بر بسیاری از جنبش‌ها و مبارزات غالب هستند را نمی‌توان مورد تأمل و ژرفاندیشی قرار نداد. هم چنین نیز، نزد فیلسوف فرانسوی، ایده «کمونیسم جمعی و نوین» بر اساس نفیِ مالکیت است... که ما «رهایی از سلطه‌ها» می‌نامیم.

شیدان وثیق

15 دسامبر 2020



درباره‌ی وضعیت کنونی

اَلان بَدیو

2 دسامبر 2020

یک ارزیابی سیاسی عقلانی از وضعیت کنونی به واقع نایاب شده است. بین پیش‌بینی فاجعه‌آمیز بخش ناخواسته مذهبی بوم‌شناسی (روز قیامت نزدیک است) و اوهام چپ سرگردان (ما هم عصر «مبارزات» سرمشق‌گونه، «جنبش‌های توده‌ای» سدن‌پذیر و «فروپاشی» سرمایه‌داری لیبرال و بحران‌زده هستیم)، سمت‌گیری عقلانی شانه خالی می‌کند و گونه‌ای هرج و مرج ذهنی در شکل عمل‌گرایی یا ناامیدی در همه جا مستقر می‌شود. در این جا من می‌خواهم ملاحظات را مطرح کنم، هم تجربی و هم تجویزی.

در مقیاسی کما بیش جهانی، از چند سال پیش یعنی از آن چه که بی‌گمان می‌توان «بهار عربی» نامید، ما در دنیایی سرشار از مبارزات و دقیق‌تر بگوئیم از جنبش‌ها و تظاهرات توده‌ای به سر می‌بریم. من پیشنهاد می‌کنم که وضعیت عمومی کنونی را از دید ذهنی با واژه‌ای که «جنبشیسم» [mouvementisme] می‌نامم مشخص نمائیم، یا این اعتقاد وسیعاً پذیرفته‌شده که گویا تجمعات بزرگ توده‌ای بی‌گمان می‌روند تا اوضاع را سرانجام تغییر دهند. ما این را از هنگ‌کنگ تا الجزایر، از ایران تا فرانسه، از مصر تا کالیفرنیا، از مالی تا برزیل، از هند تا لهستان و در بسیاری دیگر از مکان‌ها و کشورها مشاهده می‌کنیم.

همه‌ی این جنبش‌ها، بدون استثنا، از دید من دارای سه خصلت می‌باشند:

1. این جنبش‌ها، در خاستگاه اجتماعی‌شان، در انگیزه شورشی‌شان و در اعتقادات سیاسی خودانگیزه‌شان، حرکت‌هایی ناهمگن می‌باشند. این سویی چندشکلی، در ضمن، روشنگر پُرشماری آن‌ها نیز می‌باشد. این جنبش‌ها تشکیل نمی‌شوند از مجموعه‌های کارگری، یا از تظاهرات جنبش دانشجویی، یا از شورشی‌های دُکان‌داران خُردشده زیر بار مالیات‌ها، یا از اعتراضات فمینیستی، یا از پیامبری‌های محیط زیستی، یا از ناراضیان منطقه‌ای یا ملی، یا از اعتراضات کسانی که مهاجر می‌نامند و من پروتسترهای آوره می‌نامم. بلکه این جنبش‌ها کما بیش از همه‌ی این‌ها تشکیل می‌شوند و زیر سلطه‌ی انحصاری - تاکتیکی - یک یا چند

گرایش غالب بنا بر مکان‌ها و موقعیت‌ها قرار دارند.

2. از این وضعیت چنین برمی‌آید که وحدت این جنبش‌ها، در شرایط کنونی ایدئولوژی‌ها و سازماندهی‌ها، اکیداً نفی‌گرا [سَلبی] است و نمی‌تواند چنین نباشد. این نفی‌گرایی البته بر سر واقعیت‌های ناهنجار است. می‌توان دست به قیام زد بر ضد عملکرد حکومت چین در هنگ‌کنگ، علیه تصاحب قدرت توسط دارودسته نظامیان در الجزایر، بر ضد سلطه‌ی سلسله‌مراتب مذهبی در ایران، علیه استبداد فردی در مصر، بر ضد دسایس ارتجاع ناسیونالیستی و نژادپرستانه در کالیفرنیا، علیه عملکرد ارتش فرانسه در مالی، بر ضرر نفوذاشیم در برزیل، علیه آزار مسلمانان در هند، علیه داغ ننگ زدن ارتجاعی بر سقط جنین و تمایلات جنسی غیر معمول در لهستان و به همین ترتیب علیه موارد دیگری از این دست. اما در این جنبش‌ها، هیچ چیز و به طور مشخص هیچ ضدپیشنهاد در خور فهم عمومی حضور ندارد. در نتیجه، در نبود یک پیشنهاد سیاسی مشترک که به روشنی خود را از محدودیت‌های سرمایه‌داری معاصر رها کرده باشد، این جنبش‌ها در آخر تنها به یک وحدت عَدَمی می‌رسند، علیه نام خاصی که عموماً نام رئیس دولت یا «کُمران کشور است. بدینسان است شعار این جنبش‌ها: از «مبارک بُرو گُمشو» تا «بولسونارو فاشیست، بُرو بیرون» با گذر از «مودی نژادپرست، بُرو پی‌کارت»، «ترامپ بیرون!»، «بوطفلیقه، بازنشسته شو». و طبیعتاً فراموش نشود، دشنام‌ها، اعلام‌های مبنی بر اخراج و داغ ننگ زدن‌ها بر اشخاص، که آماج طبیعی ما در این جا [در فرانسه] را تشکیل می‌دهند و این آماج کسی نیست جز ماکرُون کوچک [امانوئل ماکرُون، رئیس جمهور فرانسه - مترجم]. من بنا بر این پیشنهاد می‌کنم بگوئیم که تمام این جنبش‌ها و مبارزات در نهایت به گرد «برو بیرونیسم» [dégagisme] شکل می‌گیرند. می‌خواهیم که رهبر دولت یا حاکم وقت اخراج شود، بی آن که، نه در مورد جانشین او و نه در رابطه با روند تضمین‌کنندگی تغییر واقعی اوضاع، بر فرض که رهبر را نیز بیرون راندیم، کمترین ایده‌ای وجود داشته باشد. روی‌هم‌رفته، این نفی‌گرایی، که البته متحدکننده است، اما هیچ بیانی اثباتی [ایجابی]، هیچ اراده‌ای آفریننده و هیچ مفهومی پویا از تحلیل شرایط مشخص و از آن چه که می‌تواند و یا باید سیاستی طراز نوین باشد، در خود ندارد. به سبب فقدان همه‌ی این‌هاست، و این نشانه‌ی فرجام چنین جنبش‌هایی است، که به یک شکل نهایی از وحدت آن‌ها می‌رسیم. یعنی به شکل مبارزه علیه سرکوب پلیسی، از آن جا که جنبش قربانی آن بوده است و یا به شکل

مبارزه علیه خشونت‌های پلیسی که جنبش درگیر آنها بوده است. در مجموع، می‌توان گفت که تنها شکل مبارزه‌ای که می‌ماند، نفی آنی است که نفی خود توسط حکومت است [نفی نفی - مترجم]. من پیش از این، در جنبش ماه مه 68، با چنین وضعیتی آشنا شده‌ام. آن جا که در فقدان بیان‌های ایجابی مشترک، حداقل در آغاز حرکت، در خیابان‌ها فریاد می‌زدیم: «CRS» [CRS, SS !] علامت اختصاری پلیس فرانسه در آن زمان بود: «گروهان امنیتی جمهوری». SS علامت اختصاری گارد هیتلری در آلمان نازی بود. در جنبش ماه مه 68، دانشجویان معترض پاریسی با شعار CRS, SS !، پلیس سرکوبگر فرانسه را با اسلحه‌های نازی همانند می‌کردند - مترجم]. خوشبختانه در ادامه جنبش، پس از کناررفتن اولویت نفی‌گرایسم شورشی، چیزهای گیراتری به وجود آمدند، اما البته به قیمت جدال بین برداشت‌های سیاسی متضاد و بیان‌های ایجابی متمایز.

3. امروز، تمام جنبش‌یسم جهانی، در سرانجام خود، تنها به حفظ و تقویت قدرت‌های حاکم منتهی شده است و یا تغییراتی را باعث گردیده که صرفاً صوری و سطحی بوده‌اند. اکنون معلوم می‌شود که این تغییرات به وضعیتی بدتر از آن چه که علیه آن قیام شده انجامیده‌اند. مَبَارک بیرون رانده شد، اما جانشین او، اَلِسیسی، نسخه‌ای مشابه دیگری از قدرت نظامی و چه بسا از بدترین آن است. در هُنْگ کُنْگ، با استقرار قوانینی مشابه قوانین جاری در پکن و با دستگیری‌های جمعی قیام‌کنندگان، تسلط چین بر این سرزمین روی هم رفته تقویت شد. مستبدان مذهبی حاکم در ایران دست‌نخورده باقی مانده‌اند. فعال‌ترین سران مرتجع چون مودی و بولسونارو و یا دارودسته کلیساوند لهستان در وضعیت بسیار خوبی به سر می‌برند. سپاس. و ماکرون کوچک، با 43% آرای موافق، امروز در شرایط انتخاباتی بهتری قرار دارد، نه تنها نسبت به دوران آغاز مبارزات و جنبش‌ها در فرانسه، بلکه حتا نسبت به رؤسای جمهور پیشین یعنی سارکوزی خیلی مرتجع یا هولاند خیلی سوسیالیست دمدمی مزاج، که در مدت زمان مشابه حدود 20% طرفدار داشتند.

بدین سان است که ضرورت یک سنجش تاریخی خود را بر من تحمیل می‌کند. در سال‌های بین 1847 تا 1850، در بخش بزرگی از اروپا، جنبش‌های بزرگ کارگری و دانشجویی و قیام‌های توده‌ای علیه حکومت‌های مطلقه به وقوع پیوستند. نظم استبدادی توانسته بود در پی بازگشت سلطنت در سال 1815 [تاریخ سقوط امپراطوری ناپلئون

بنای پارت - مترجم] و شکست انقلاب 1830 فرانسه، هوشمندان همه جا مستقر و تحکیم شود. در نبود ایده‌ای استوار از آن چه که می‌توانست، فرای نفع‌گرایی پُر شور، بازنمودِ سیاستی ماهیتاً متفاوت باشد، تمام جوش و خروش انقلاب‌های 1848 در اروپا تنها خدمت به گشودنِ فصل جدیدی از پَس‌رَوی کرد. به‌ویژه در فرانسه، بیلان این انقلاب‌ها، فرمانرواییِ پایان‌ناپذیرِ یک مدیر عامل سرمایه‌داریِ نوپا از نوعی ویژه بود: ناپلئون سوم یا به قول ویکتور هوگو: ناپلئون کوچک.

با این وجود در سال 1848، مارکس و انگلس، که در قیام‌های آلمان شرکت کرده بودند، درس‌هایی از این رخدادها به دست می‌دهند، چه در متن‌هایی، چون در کتاب موسوم به «مبارزات طبقاتی در فرانسه»، که به تحلیل تاریخی می‌پردازد و چه در یک جزوه‌ی راهنما، سرانجام ایجابی، که نامش «**مبارزات طبقاتی در فرانسه**» است و به گونه‌ای برای همیشه آن چه که باید سیاستی کاملاً نوین باشد را ترسیم می‌کند. و در طول زمان، به گرد چنین ساختارِ اثباتی یعنی «مانیفست» [بیانیه] حزبی که وجود ندارد اما **وجود** داشته باشد است که تاریخ دیگری از سیاست‌ها آغاز می‌شود. مارکس، بیست و سه سال بعد، جرم خود را تکرار می‌کند، و این بار با درس‌گیری از یک تلاش تحسین‌برانگیزِ دیگری، که فرای مقاومت قهرمانانه‌اش، باز هم قادر به سازمان‌دهی وحدتی کارآمد و ایجابی نمی‌شود: کمون پاریس.

البته اوضاع ما بسیار متفاوت است! اما من اعتقاد راسخ دارم که همه چیز امروز به گردِ این ضرورت دور می‌زَنَد که شعارهای نفی‌گرا و کنش‌های دفاعی دستِ آخر باید از بینشی روشن و ترکیبی [سَنَتِز - مترجم] نسبت به هدف‌های خاصِ ما پیروی کنند. و من اطمینان دارم که برای نیل به این هدف، به هر ترتیب باید آن چه که مارکس چکیده‌ی تمامِ اندیشه‌اش می‌دانست را به خاطر آوریم. البته خلاصه‌ای باز هم نفی‌گرا، اما در مقیاسی که می‌تواند تنها بر تصدیقی با شکوه استوار باشد. این بیانِ اثباتی عبارت است از: «الغای مالکیت خصوصی».

در نگاهی از نزدیک، شعارهایی چون «دفاع از آزادی‌های‌مان» یا «علیه خشونت‌های پلیسی» کاملاً محافظه‌کارانه می‌باشند. اولی سر بسته می‌گوید که ما، در نظم مستقر، دارای آزادی‌هایی واقعی هستیم که باید از آنها دفاع کنیم، در حالی‌که مسأله‌ی اصلی ما می‌بایست این باشد که بدون برابری، آزادی تنها یک دام است. چگونه پرولتاریت را آواره‌ای که پروانه‌ی اقامت قانونی ندارد و

آمدنش نزد ما حماسه‌ای جانکاه است، می‌تواند به خود بگوید که «آزاد» است. ایا او به همان معنا آزاد است که یک میلیارد صاحب قدرت واقعی، مالک هواپیمای خصوصی با خلبان و زیر حمایت بساط انتخاباتی مدیر عامل خود در حکومت؟ و حال اگر ما یک انقلابی منطقی هستیم و میلِ ایجابی و عقلانی‌مان به سوی دنیایی دیگر است، سوای جهان امروزی که رد می‌کنیم، چگونه می‌توان تصور کرد که پلیس حکومت وقت می‌تواند همیشه مهربان، مؤدب و مسالمت‌جو باشد؟ و به شورشیان، که برخی از آن‌ها کلاه صورت‌پوش بر سر دارند و مسلح می‌باشند، بگوید: «آدرس کاخ اَلِیزه؟ کوچه‌ی سمت راست، نرده‌ی آهنیِ بزرگ»

بهتر این است که به اصل مسأله بازگردیم: مالکیت. یک شعار عمومی متحدکننده، بدون واسطه و ایجابی می‌تواند چنین باشد: «اشتراکی کردن تمام روند تولید». در رابطه با این بیان اثباتی، شعار نفی‌گرای واسطی نیز وجود دارد که می‌تواند بی‌درنگ این گونه مطرح شود: «الغای تمام خصوصی‌سازی‌های انجام گرفته توسط دولت از سال 1986». اما یک شعار خوب و کاملاً تاکتیکی که در ضمن برای شیفتگانِ نفی‌گرایی کار ایجاد خواهد کرد، می‌تواند چنین باشد: ما در محلِ یکی از بخش‌های بسیار مهم وزارت امور اقتصادی و مالی به نام کمیسیون مشارکت‌ها و انتقال‌ها مستقر می‌شویم. ما دست به چنین اقدامی می‌زنیم با این آگاهی که نامِ رازآمیز مشارکت‌ها و انتقال‌ها چیزی نیست جز پوششی شفاف بر ██████████ ██████████ که در سال 1986 ایجاد شد. و در همین مکان به آگاهی می‌رسانیم که تا امحای هر شکلی از مالکیت خصوصی که از نزدیک یا دور به اموال عمومی تعلق دارد، در محل کمیسیون خصوصی‌سازی خواهیم ماند.

مرا باور کنید که تنها با ترویج این هدف‌های هم‌استراتژیکی و هم‌تاکتیکی است که ما سرانجام قادر خواهیم شد، پس از یک دوران از «مبارزات»، «جنبش‌ها» و «اعتراضات» که دیالکتیکِ نفی‌گرای آن‌ها در حال فرسودگی است و ما را نیز فرسوده می‌کند، عصر جدیدی بازگشائیم. ما پیشگامانِ کمونیسمِ جمعی و نوینی خواهیم بود که «شبح» آن، با زبان مارکس در مانیفست صحبت کنیم، باز خواهد آمد و گشت و گذار خود را از سر خواهد گرفت، نه تنها در فرانسه یا اروپا بلکه در سراسر جهان.

1-Alain Badiou – À propos de la conjoncture actuelle

2- رجوع شود وب سایت شیدان وثیق : www.chidan-vassigh.com

3- سیاست رهاییخواهی : Politique d'émancipation

متن به زبان فرانسه
